



۲۰۱۸/۰۸/۲۵

دوکتور محمد اکبر یوسفی

## ملت و ملت گرایی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

(قسمت نهم)

یادداشت: تحریر این قسمت، از سلسله مقالات بتاریخ ۲۳/۰۴/۲۰۱۱ انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تائیدی، و رفع سکتگی های احتمالی، فقط تذکرهای کوتاه تکمیلی در بعضی جملات صورت گرفته است، متباقی متن بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است.

در متون قبلی نیز تذکار یافته است، که اختراع ماشین چاپ و نشر وسیع کتب، مجلات روزنامه ها، بر اساس ارزیابی های "بیندیکت اندرسن" در امر "اختراع ملت" و "احساس" ملت بودن، در اروپا و شمال قاره آمریکا، نقش اساسی داشته است، در حالی که موازی با آن، تشدید پروسه تعلیمات مختلف النوع عامه، در همه بخش ها، جریان داشته است، این امر هم چنان به موفقیت "مدرنیزیشن" (تجدد) در "اروپای" غربی و شمال آمریکا، نیز انجامیده است. عامل دیگری که در موفقیت های "غرب" نقش داشته است، که به پیروزی "انقلاب فرانسه" انجامیده است، همانا تأثیرات "روشنگری"، اختراعات متنوع محسوب می گردد، که قریب به یک و نیم تا دو صد سال دوام نموده است. روشنگری در موضوعات و قضایای مختلف که در آغاز قرن هژده آغاز آنرا یاد می کنند، تغییرات سریع و بنیادی را در همه ساحات حیاتی بوجود آورده است. در نتیجه تفکر "عقلانی" و نتیجگیری های منطقی، انکشافاتی براه افتاده است که موانع را از سر راه "ترقی" و امکان تحقق قدم به پیش را برداشته است. ارزیابی های تاریخی نشان داده است، که از سال های قریب به ۱۷۸۰م بعد، همین "جنبش ریفرم عقلانی و معنوی" و اجتماعی، توانست تا پذیرش دانش نوین را در تاریخ اروپا و آمریکا، ممکن سازند. بعضاً، براه افتادن اندیشه های "روشنگری"، در اروپا و شمال آمریکا را، در وقفه زمانی، بین سالهای ۱۶۵۰م الی ۱۸۰۰م می دانند.

سالهای "روشنگری" در "اروپا" و "امریکا"، در بخش های وسیع شناخت از طبیعت، منجمله غلط ثابت شدن طرح "ارسطو" در باره "کائنات"، که می گفت: "زمین" ثابت و دیگر اجرام، بدور آن می چرخد، و این طرح را، کلیسای "کاتولیک" و غیره، پیروان "مذاهب" در ۲۰۰۰ سال متمادی، به عنوان "حقیقت"، پذیرفته، جزو موعظه های دینی

ساخته بودند. با تثبیت حقایق جدید، طوری که "بینیدیکت اندرسن" تأکید می‌ورزد، تصویر آنچه که تا آنزمان انسان‌ها، از توصیف و تعریف "جنت" می‌شنیده‌اند، مغشوش و بندریج، نفوذ و قدرت "کلیسای" در حاکمیت‌های سیاسی، تضعیف و بجای آن، مفکوره‌های "سیکولار" در حکومت‌ها، قوت کسب کرد و دوباره، افکار "دیموکراسی" که قریب دو هزار سال، پس از شکست «دیموکراتی دولت شهری آتن»، ژیم‌های پادشاهی "قلمروی" و "توتالیتر" حکومت می‌کرده‌اند و مانع آن، گردیده بود، دوباره پدیدار شد.

از جانب دیگر، "انتونی سمیت"، نقش چاپ "کتب" را در بوجود آوردن کلتور و فرهنگ همگون و پیشرفت افکار "مدرن" نیز دانسته است. با مقایسه با افغانستان وقتی در آغاز قرن بیست، بیاد آوریم که در تحت نام "تجدد"، "ریفرم"‌های معین، از سطح بالائی قدرت حاکم، در پیش گرفته شد، عوامل شکست می‌تواند متعدد باشد، اما نقش "سطح نازل سواد" و هم چنان نفوذ قوی "متنفذین محلی" و "روحانیون" عقب‌گرای ضد تجدد، غیر قابل انکار بوده می‌تواند. سؤالی هم می‌تواند مطرح شود، که آیا تا همین اکنون، "روشنگری" مشابه، مانند آنچه در اروپای غربی و شمال امریکا براه افتاد، آنطوری که لازم، بوده است، برای جامعه افغانی، صورت گرفته است؟ در سالهای که در اروپا، «روشنگری» براه می‌افتد، در منطقه ما، پادشاهی "شیعه صفوی" در ایران و امپراتوری "مغل" (سنی) قلمرو افغانستان امروزی را، تحت اثر داشته‌اند.

«از گذشته طرز العمل سلطنت مطلقه، نویسنده بیاد دارد، که سران اقوام و متنفذین محلی، تذکره‌های افراد را از قرأت دره‌ها و دامنه‌های کوه‌ها و از سایر دهات جمع‌آوری نموده، هر فردی که تعداد بیشتر تذکره را در وقت شمارش، در محضر نماینده حاکمیت می‌داشت، نزد حکومت وقت وکیل مردم آن محل شناخته می‌شد. قریب پنجاه سال قبل می‌دانیم، که اروپا و امریکا در چه شرایطی قرار داشته‌اند و چه فرق فاحش میان سطح علم و دانش وجود داشته‌بوده باشد. همه می‌دانند که اروپا به عنوان مثال در همان سالها، پوهنتون‌هایی با سابقه هفتصد و نهصد سال و یا زیادتز از آن، در اختیار داشته‌اند، در حالی که اولین مکتب ابتدائیه که نویسنده همین مطلب از آن فارغ گردیده است، حدود ۷۰ سال (خودش حال ۶۳ ساله است: در زمان تحریر طرح اولی عنوان) (حال ۷۷ سال) قبل تأسیس گردیده است، که بعضی اطفال دره‌ها، هر روزه حتی ۸ تا ۱۰ کیلومتر فاصله یکطرفه را، با دویدن پشت سر می‌گذاشته‌اند، تا حاضر درس می‌گردیدند. برای یک منطقه با نفوس قریب ۱۰۰۰۰ - ۱۵۰۰۰ نفر، یک مکتب ابتدائیه (بنام ملا محمد فراهی)، وجود داشته است.

این مطالعات و تحقیقات، خاص بخاطر آن‌عه از هموطنان در پیش گرفته شده است که ممکن، به زبان‌هایی که این مؤرخین، آثار خود را منتشر ساخته‌اند، بلدیت نداشته باشند و یا وقت کافی برای چنین مطالعات، در اختیار آنها نباشد. به ادامه مطلب قسمت ششم، باز به آثار، "ایریک هوبسباوم" مؤرخ متوفی نامدار جهان مراجعه صورت می‌گیرد که در کتابش گزارش داده است: «... آنچه که از مفهوم انقلابی «ملت»، فهمیده شده است، در نوع بعدی، شامل برنامه ملت گرا («ناسیونالیستی»)، مبتنی بر این که می‌خواهند دول ملی را برای اجتماعات، در مطابقت با معیارهای تعریف شده، اساسگذاری نمایند، نمی‌توانیم بیابیم. آنطوری که صائب نظران علمی («تیوریسن‌ها»)، در قرن ۱۹ بشدت روی آن بحث نموده‌اند: وابستگی ایتنی، زبان مشترک، مذهب، قلمرو مشترک و یادگارهای تاریخی مشترک («میل» ۱۸۷۳م). طوری که دیده‌ایم، چنین چیز مساوی - صرفنظر از یک قلمرو، که وسعت آن غیر معین بوده است (و ممکن از نگاه رنگ جلد) - وجود ندارد که با ملت کنونی امریکائی در ارتباط بوده می‌توانست. همچنان، موقعیت ای که ملت بزرگ («گراند ناسیون») فرانسوی‌ها در جریان انقلاب و جنگ‌های "نپلیون"، که مرزها و ساحات

آنها وسعت بخشید، هیچ یکی از معیار های بعدی، که در آن وابستگی ملی فرانسوی، تعریف گردیده بود، بنیاد تشکیلاتی را نمی ساخته است.

با وجود آنها، این امر یکبار دیگر روشن می سازد، که عناصر مختلف بعدتر بکار برده شده است، تا تعاریف یک ملت غیر دولتی را کشف نمایند، که بدون شک موجود بوده است، یا در ارتباط با ملت انقلابی و یا در نقش مسائل مانع ایجاد کن، به هر پیمانته ای که، یگانگی و شرط غیر قابل تجزیه بودن، ادعا می شده است، به همان اندازه، غیر متجانس بودن درونی را بزرگتر می ساخته است. حال هیچ نوع شک و بدگمانی موجود نیست که، اکثریت «یاکوبین های» فرانسوی، که فرانسوی صحبت نمی نموده اند، مظنون بوده اند، که در عمل اغلباً معیار های «ایتنی» و لسانی را در ملیت در نظر می گرفته اند.

درین رابطه به عنوان مثال در راپور های «باریر» در باره لسان عنوانی کمیته امنیت عامه می خوانیم: چه کسی در شعبه «هاوت-رھین» (Haut-Rhin) و «باس-رھین» (Bas-Rhin)، در صف خائنین قرار گرفته اند و «پروس ها» و «اطریشی ها» را بکشور ما فرا خوانده اند؟ همین باشندگان [«ایلزاسی»] در کشور بوده اند، که به عین زبان صحبت می نمایند، مانند دشمنان ما. همین افراد بیشتر به آنها بچشم برادر و هم شهروند می نگرند، و نه اینکه به فرانسوی ها، بحیث برادر و هم شهروند ببینند. زیرا در بین آنها زبان دیگر و رسوم دیگر را می بینند.» (هوبسباوم، ۱۹۹۵م، صفحه ۳۲)

در جمعیت های بزرگ، پیروان مذهب عیسوی، که کتاب مقدس آنها در آغاز بزبان «لاتین» تدوین یافته بود، قرون متمادی، محتوای کتاب مقدس از طریق مذهب یون یا روحانیون، توظیف شده از جانب مقامات مربوطه در روم، یا ارگان تحت رهبری «پاپ» تعیین می گردید. انسانهای عادی، هم ممکن وجود داشته بوده باشند، که نمی دانستند و ممکن فکر می نموده اند، آنچه آنها، در محتوای کتاب مقدس می خوانند و یا می شنیدند، گویا حضرت عیسی نیز به همان زبان تکلم کرده باشد. مؤرخین می دانند، که حضرت عیسی، به زبان «ارامییش» موعظه می نموده است. اظهارات او در همان زبان جمع آوری گردیده، خیلی ها بعد، در کتاب مقدس آنها، تدوین گردیده است. چنانچه در یکی از مقالات از آن تذکر بعمل آمده است، که بنا بر امریه ملکه «ایلزابت» در انگلستان امروزی، نخست بزبان «ویهلز» و بعد بزبانهای دیگر، کتاب انجیل ترجمه گردید، تا اینکه از یکطرف، پیروان چنین عقیده بزبان خود، به حقایق، رابطه مستقیم کسب نمودند و از جانب دیگر، پادشاهان نیز از وابستگی به «پاپ» روم رهائی یافتند. در زبان آلمانی هم، چنین کار ترجمه انجیل توسط «مارتین لوتر» انجام یافت. این اقدام و خدمت مارتین لوتر را بعضاً بمثابة خدمت عظیم و فراموش ناشدنی، به زبان آلمانی نیز می دانند. در سر زمین آلمان، بنام وی کلیسای هم وجود دارد. حاجت به تفصیل نیست، همه می دانند که در پیروان عیسویت، انشعابات کلیسائی هم بوجود آمده است.

در تاریخ بشر مراحلی هم وجود داشته است، که نزد صاحبان قدرت موضوع لسان مطرح نبوده است، بلکه نزد آنها، حفظ تسلط بر جمعیت ها و قلمروها و جمع آوری مالیات یا باج و خراج مطرح بوده است. تفصیل درین مطلب نمی گنجد. اما بیهوده نخواهد بود هرگاه، چند مثال کوتاه از تاریخ، نام برده شود. تحقیقات باستانشناسی، حفاریات در نقاط مختلف جهان و منجمله در افغانستان، معلومات دلچسپی را بدست می دهد، که بعضی از آنها می تواند، یگانه منبع دست داشته بشر شناخته شود. اما باید از یاد برده نشود، به هر پیمانته ای که به عمق تاریخ گذشته جوامع می نگریم، نباید

تنها جوانب مثبت را مشاهده کرد، بلکه دوران دیکتاتور ها، برده داران، و اعصار اجرای کار های شاقه و بیگاری های بی مزد را برای صاحبان قدرت و ملاکین هم، باید نا دیده نگرفت.

هم چنان همه می دانند که قلمرو کنونی افغانستان، در طی هزاران سال تحت تهاجم قشون از جهات مختلف قرار گرفته، طبیعتاً قشون از خود زبانی هم داشته اند. اگر نزد حاکمیت های آنوقت، تطبیق زبان آنها، هدف می بود، حال باید چنین حالت «کنثیرلسانی» وجود نمی داشت. این هم قابل درک است، طوری که منابع مختلف تاریخی معلومات بدست می دهد، قشون و جمعیت های همراه آنها هم زبان واحد نداشته اند. در دربار صاحبان قدرت ممکن است، به زبان معین تکلم صورت می گرفته است. حتمی نیست که زبان اداری هم زبانی بوده باشد که، نظامیان و یا صاحبان قدرت به آن بلدیت داشته بوده باشند. حالاتی هم وجود داشته است که، حلقاتی بقدرت رسیده اند، که رهبران آنها سواد خواندن و نوشتن را نداشته اند و اصلاً بوسیله زبان لهجه بی یا «دیالکت» صحبت می نموده اند. موجودیت گروپ های مختلف «ایتنی»، در جامعه افغانستان را مؤرخین بقایای همان دورانه‌ها نشان می دهند. اینرا هم باید پذیرفت، که بیسوادی به انسان مهارت لازم ادبی و لسانی نمی بخشد.

در عصر کنونی باید بلاخره، روحیه و جرأت شکستن بعضی از طلسمات، را بکار ببریم. در طی دو دهه بخصوص در بعضی محافل در مهاجرت با آب و تاب از مسایل، ریشه «ایتنی» و لسانی، حکایا جریان دارد. بعضی ها حتی به چنان مبالغه، عادت کرده اند، که اگر خود نمی شمردند، باعث خجالت خوانندگان خواهند شد، که چرا، همچو مطالب را، خوانده است. ممکن عادت به جستجوی منابع علمی نداشته باشند و یا اینکه، به زبان منابع منتشره آشنائی نداشته باشند. یکی از موضوعات، مسئله نژاد های آریایی و زبانها و فرهنگ هایی آنست. برخی حتی بدون توجه به این حقیقت که کمیت نهایت وسیع جامعه ما، در طی قرون محروم از نعمت خواندن و نوشتن بوده اند، تفاهات، مردم عادی ما در محلات اکثراً بسطح تکلم با زبانهای محلی، یا لهجه بی، صورت می گیرد، که ذخایر کلمات آنها خیلی محدود است. نویسنده آگاهانه شیوه ساده نوشتن را انتخاب نموده است، این تصمیم را خاص، بخاطر تفاهم و راحت خوانندگان محترم نموده است، در غیر آن او هم قادر به دریافت کلمات از فرهنگ های متعدد، می باشد. ولی این کار را نمی کند. هستند نویسندگانی هم، که در چنین شرایط جامعه ما، ممکن خود را در مسابقه «لغت پردازی» ها، با دیگر همقطاران «حریف» خود می یابند، چنان متون مغلق در هر دو زبان رسمی فعلی کشور ما، با استعمال کلمات نا مانوس یا غیر معمول از جانب عموم خوانندگان به نشر می سپارند، که خواندن آن حتی برای قسمت قابل ملاحظه تعلیم یافتگان، بدون جست جوی کلمات در فرهنگ اختصاصی، ساده نیست، چه جائی که برای یک هموطن عادی، قابل قرائت باشد. بعضی ها که ممکن آگاهانه و یا نا آگاهانه به شهرت طلبی رو آورده اند، حرف از تقدم این و یا آن زبان را بمیان می آورند. مراحل ابتدائی زبانها، که دانشمندان بخش زبان و تاریخ زبانشناسی بهتر می دانند، الی مرحله ترویج و یا اختراع الفبا، رشد سریع نداشته است. این هم روشن است که چنین افراد از یک دایره دید محدود، نسبت به سطح انکشاف جامعه می بینند. اکثراً می توانند، در لابلای چنین برداشت های ذهنی احتمالاً، اهداف نا سالم را هم به پیش ببرند. آخر بر اساس کدام منطق یک زبان را در مقایسه با زبان دیگر قرار می دهند. هر زبان، بذات خود که در گروپ معین اجتماعی ایجاد شده، جزء مجموع فرهنگ آن جامعه است. وقتی یک زبان مطابق ضرورت زمان، نقش خود را ایفا ننماید، خود بتدریج زیر گرد و خاک وقایع تاریخ نا پدید می گردد. این که از آن توصیف صورت گیرد یا نگیرد

نقش نمی داشته باشد. در تاریخ، چنین نمونه های زیاد دیده شده است. در مقالات قبلی نیز توضیح داده شده است، زمانی که در اروپا، نخستین تعاریف ملت و دولت، از منابع پادشاهی هسپانیه صورت گرفته است، در آن تعاریف ملت و دولت، زبان های بی شمار لهجه یی («دیالکت») را به حساب نمی آوردند. در حالی که «دیالکت» که در حقیقت در هر محل، فرق داشته است، نظر به شرایط در همان جوامع، وسیله تفاهم و انتقال آگاهی ها و احساس همان انسانها محسوب می شده است، که عاری از اهمیت نبوده است، این وقتی صدق می کند که به انسان، توجه صورت گیرد.

اکثریت دانشمندان برین عقیده اند که «این دولت ها و ملت گرایی ها اند که ملت ها را می سازند، نه بر عکس». در بعضی از کشور های اروپا، دولت های ملی تأسیس گردیده اند، که موضوع رشد و رهبری فرهنگ را، در ساحت فعالیت های دولتی قرار داده بودند. درین اواخر، که سیستم دی موکراسی، به پیشرفت هایی دست یازیده است، تمایلات محسوس وجود دارد که بسیاری از ارگانهای ابتدائی دولتی را به سازمانهای خدماتی خصوصی بسپارند، تمایلات معینی در بخش فرهنگ نیز محسوس است، که ترجیح می دهند، تا موضوعات معین فرهنگ را هم، بتدریج از ساحت نفوذ دولت بیرون کشند، و در اختیار مؤسسات آزاد مردمی قرار دهند.

هیچ انسان فرهنگدوست، متمایل نیست که به دستاورد های فرهنگی و علمی بشر، کم بها داده شود. بهای هر شی و دست آورد بشر را، باید مطابق کیفیت و کار آمد آن پرداخت. بیاد داریم که یکی از هموطنان ما، با انتقاد از یکی رهبران قوم "تاجیک" اش که خود را بدان منسوب می دانست، از سابقه هفت هزار و حتی سیزده هزار ساله تاریخ قوم و زبان و فرهنگ آن، نام برده بود و تمایلات «نژاد پرستی» وی در جهان امروز، نمونه ندارد. در جهان متمدن، چنین تمایلات را «بوناک» می نامند.

از آنجائیکه ممکن این هموطن ما همین اکنون در اروپا و یا امریکا بسر ببرد و از محیط و شرایط جامعه پیشرفته صنعتی آگاهی داشته باشد، ولی ممکن احساس غربت بر وی مستولی گردیده باشد، هر چه باشد، باز هم معقول نیست که بجای واقعینی، به تخیلات تسلیم شود. درین رابطه که در سرزمین ما، اولین انسانها قدم گذاشته اند، درست است. در مراحل مختلف و هزاران سال، در تحت شرایط دشوار، زندگی کرده اند. درینجا ارزیابی های مفصل حفاریات باستان شناسی و نتایج آن، گنجایش ندارد، تا مروری بر آن صورت گیرد. ما نباید خیلی دور برویم. در قرون اخیر، انسان هائی که درین قلمرو، اساس زندگی را برای خود آباد می ساخته اند، پس از یک مرحله، دستخوش حملات ویرانگر، چون چنگیز و غیره جهانسوزان می گردیده اند. اینرا هم باید قبول، نمود که با وجود تاریخ کهن مردمان ما و افتخارات عظیم، باید پذیرفت که ما در همه ساحات پیشرفت نداشته ایم. با وجود آنکه، موضوع ممکن کمی از عنوان انحراف نشان دهد، ولی بری اینکه به هموطن ما، معلوماتی را ارائه کرده بتوانیم، تا ممکن شود که از تخیلات واهی خود، دوری جویند و بدانند که تاریخ ادبیات زبانهای ما، منجمله فارسی و دری و پشتو آنطوری که ایشان فکر می کنند، چنان قدیمی هم نخواهد بود. مسئله درین هم نهفته نیست، که ارزش یک زبان همیشه بر حسب قدامت تاریخی آن سنجش شود. اهمیت هر زبان در آن است که حلال مشکل در همه جهات باشد. کاربرد و آموزش در قدم اول، بخاطر آموختن علم و دستیابی به تکنیک تولید نعم مادی است، تا به امرار حیات کمک شود. بناء اهمیت اساسی در آنست، که چه گنجینه های علمی را ثبت نموده است. یک زبان را نباید تنها بر حسب قدیمی بودن آن در نظر گرفت، بلکه دیده شود که یک زبان دارای چه غنای علمی و معلوماتی، در ظرفیت آن، ذخیره شده است. البته بعداً نیز روی آن

روشنی خواهیم انداخت. امید است با مطالعه دقیقتر حقایق تاریخی، درک کمی از دوران اسلاف، هموطن ما از تصورات و احساس تحریکات ممکن خصمانه، علیه گروپ های اجتماعی دیگر، فاصله گیرد.

در یک کتاب ای که از نتایج حفريات باستان شناسی در «پرزپولیس» تهیه شده است می خوانیم: « در سالهای ۱۹۳۳ م و ۱۹۳۴ م حفريات «پرزپولیس»، پایتخت امپراتوری بزرگ پارس آغاز یافت. در درون استحکامات دیوارها، هزاران تخته گلی، دریافت شده است، که روی آن بزبان «ایلامی» (« ایلامییش» - تلفظ آلمانی ) متون با حروف کوچک حک شده است. این تخته ها را از دوران حاکمیت «داریوس کبیر» ( یا داریوش کبیر)، (۵۲۲-۴۸۶ قبل از میلاد مسیح)، شناسایی نموده اند. این نوشته ها از سال ۱۳ الی سال ۲۸ دوره زمامداری، یعنی دقیقتر از ۵۰۹ الی ۴۹۴ قبل از میلاد مسیح شناخته شده است. این اسناد از ارشیف اداری پادشاه بدست آمده است. (« هاید ماری کوخ» در باره زندگی داریوش معلومات می دهد... مقدمه).

در همین منبع می خوانیم که چون تخته ها از گل خام بوده اند، با هجوم اسکندر مقدونی (۳۳۰ قبل از میلاد)، قسمت های وسیعی از چنین اسناد در نتیجه به حریق کشاندن عمدی توسط قشون اسکندر، نا بود گردیده اند. تا همین اکنون هستند اینجا و آنجا کسانی هم، که بر فتوحات و لشکر کشی های نی اکان خود افتخار می کنند، ولی ممکن اینرا هم در نظر نگیرند که در نتیجه آن جنگ های ویرانگر، گنجینه های عظیمی از منابع علمی و فرهنگی بشریت نیز برای همیشه از دست رفته است. گزارشگر می نویسد که این آثار دریافت شده حفريات، نهایت با اهمیت است، زیرا تا آنزمان، فقط بر منابع خبری غیر پارسی ها، نظیر «هیرودوت» یونانی، نویسنده و تاریخ نویس، که لقب پدر تاریخ نویسی برایش، تفویض گردیده است (۴۸۵ - ۴۲۵ قبل از میلاد)، استناد صورت می گرفته است.

از آثار بدست آمده نویسنده کتاب که داریوش در باره خود نوشته است، چنین می خوانیم: « من پادشاه داریوش، پسر هیستاپس، یک هخامنید، شاه شاهان هستم. من حالا پادشاه پارس هستم...» (« ترجمه از زبان المانی). نویسنده این جملات را از زبان «ایلامی» نوشته است. و در ادامه می پرسد که چرا داریوش بزبان پارسی نوشته؟

بجواب می گوید که، ساده است، در آنوقت نوشته پارسی یا الفبای پارسی وجود نداشته است. گزارشگر می نویسد که داریوش خیلی نا راحت بوده است، که یک چنین قدرت جهانی، الفبا یا نوشته نداشته است. بناً به سکرترهایش وظیفه می سپارد که حروف یا الفبای پارسی را هر چه عاجلتر اختراع نمایند. این نویسنده کتاب تذکر می دهد، که زبانهای «بابیلون» (بابل) و «ارامیر» کاملاً از گروپ دیگر زبانها، یعنی مربوط گروپ «سیمیتی» بوده اند. برای «ایلامر» هیچ نوع پیوند با فامیل زبانهای دیگر را در آنوقت نمی شناختند. زبان قدیمی پارسی از جمله یک گروپ زبانهای «هندو - اروپایی» یاد شده است. بعضی ها آنرا از شاخه «ایندو - جرمن» می نامند. برای این زبان، بر اساس همین منبع سکرترها، نخست ۳۷ علامت متنوع را که متشکل از حروف و دیگر علامات بوده است، تعین نموده بودند. فراموش نکنیم که «نازی» ها، در تحت نام «آریا»، نژادی را برتر می دانسته اند، که ریشه نژادی آنها را با همان پادشاه هان "ارتباط" می داده اند.

حال می بینیم که زبان تحریری پارسی هفت هزار و یا سیزده هزار سال نه، بلکه حدود ۲۵۰۰ سال از آغاز کتابت اش می گذرد. البته موجودیت زبان پارسی غیر کتبی، که منطقاً مانند دیگر زبان های دنیا، قبلاً بسطح لهجه های مختلف وجود داشت

است، شک وجود ندارد، ولی **مبتداً** زمانی آن برای نویسنده در دست نیست. حدسیات بدون مدرک سود علمی نداشته، چنین حدس که ممکن بعضی ها متمایل باشند، تا زبان ایشان را خیلی قدیمی بدانند، تغییری را در وضع زندگی جامعه نمی بخشد. ولی اینکه تا حال منابع غنی بدست نیامده است، ممکن علت در آن نهفته باشد که تحقیقات کافی درینباره صورت نگرفته است، در این حالت تقصیر نویسنده نخواهد بود. قرار اظهار باستان شناسان، احتمال دارد، که در باره جمعیت های مسکون، قبل از اقدام داریوش بزبانهای که بعد از اختراع نوشته یا الفبا در فرهنگ های وقت معلومات ثبت شده باشد، که یا تا حال کسی آنرا بزبان امروزی ترجمه ننموده باشد، یا اینکه مانند حوادث چون حریق «پرزپولیس»، توسط قشون اسکندر و یا بعداً توسط مهاجمین چنگیز نابود شده باشد.

ادامه دارد...

**تذکر:** هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس، به فهرست "آرشیف" رهنمائی شوند!

